جناب آقای خاویر سولانا

با سلام و احترام

اینجانب سید حسین کاظمینی بروجردی، پیشوای مذهبی مستقل می‌باشم که به خاطر عدم دخالت در امور سیاسی و تبلیغ صرفِ مذهب آباء و اجدادم، سالهاست که مورد انواع فشارها و آزارهای مختلف قرار گرفته‌ام. بنده با منظور نساختن سانسور در مجالس موعظه و دعا، هر قشری را از آحاد جامعه مورد استقبال قرار می‌دهم و لذا از هر عقیده‌ای در مجالس وعظ و توسلم دیده می‌شود. در سال 1358ه.ش به امر یکی از مراجع دینی بزرگ وقت، اداره مسجد همت آباد واقع در تهران خیابان ولیعصر خیابان البرز را به دست گرفتم و بهترین ایام عمرم را به پایش صرف کردم و مرا در سال 1374ه.ش به دلیل همکاری نکردن با حکومت در اشاعه دین سیاسی، به زندان بردند و در بازداشتگاه مجهول و مخوف توحید در کنار پستخانه مرکز، ماهها مورد شکنجه قرار گرفتم و پس از دادن تعهد کتبی به عدم بازگشت به عقائد سنتی خود، بیرون آوردند و مسجد مرا مصادره کردند، ولی همچون کبوتری در قفس بودم که مطالبه آزادیِ خداداده را می‌نمودم، لذا علیرغم تحمل عذابهای روحی و جسمی، باز هم به تبلیغات دینی پرداختم و ندای واقعی اسلام را که دور از خشونت و استبداد بود به گوش هموطنانم رساندم، ولی بازهم در سال 1379ه.ش به بند موحش 209 اوین بردند و دوباره با وسائل ایذائی به فرسودگی اعضاء بدنم پرداختند و با ابتلائم به پیری زودرس با گرفتن وثیقه و تعهدات سنگین، بیرونم آوردند. اینک قضاوت را به وجدانهای بیدار می‌سپارم که بازمانده‌ای از نسل فریادگران تاریخ بشریت، چگونه می‌تواند دست روی دست گذاشته و تاراج دیانت و معنویت را به وسیله راهزنان بی‌دین و بی‌وطن، ملاحظه کند. بنابراین با زهم کار تبلیغی الهی خود را شروع کردم تا جائی که دو ماه قبل در اوج تلاشهایم، بزرگترین ورزشگاه سرپوشیده کشور را مملو از مردمی نمودم که از زور بی‌پناهی و از شدت ناامیدی و از کثرت ناراحتی، رو به سوی خداوند آورده بودند و با من در خداجویی و خداخوانی، همسوئی می‌کردند، اما این وسعت جمعیت، آژیر خطری برای سیاستمدارانی بود که صدا و نام و نشان ما را مُخلّ آسایش خویش می‌دانستند و اقبال اجتماع را از حرکت دینیِ دور از سیاست، فراگیر و مسری می‌یافتند و لذا در روز یکشنبه مورخ هشتم مرداد 1385ه.ش همزمان به خانه ما و منزل پدرم که از بزرگان علماء اعلام کشور بود حمله کردند و میراث پدرم را که عمری در عبادت و اطاعت پروردگار بی‌همتا بود و عبارت از یک خانه محقر و قدیمی می‌باشد به اهانت گرفتند و قفلها و درهایش را شکستند و بسیاری از کتب و آثار مهم و قدیمی آن روحانی پاکدامن را سرقت کردند و دختر و داماد و خادم و راننده و منشی منزل را به بند 209 اوین بردند و مورد اذیت و آزار روحی و جسمی قرار دادند که هم‌اکنون، بیماریهای مختلفی د ر وجود خواهرم که تنها دختر آن مرجع دینی می‌باشد پیدا شده است. ناگفته نماند که پدرم در سال 1381ه.ش به مرگ مشکوک و مرموزی در بیمارستان رحلت نموده که بلافاصله مسجدش را که نیم قرن درآن امامت و تولیت داشت غصب کردند و فرزندان او را که سالیان دراز از ناحیه ایشان نیابت در امامت داشتند از ورود به مسجد منع کردند و مقبره‌اش را که محل دفن او بود و بیرون شبستان قرار داشت خراب نمودند و زائرانش را به بند 209 اوین کشاندند و با اعمال فنون روانی و بدنی سخت و سنگین، تعهد به دوری از مزار آن عالم ملکوتی گرفتند. با ورودشان به خانه ما در همان یکشنبه مذکور، رعب و وحشت را بر زن و فرزندانم مستولی کردند و باعث بیماری اهل منزل شدند و با اطلاع اهالی محل و آشنایان، با اجتماعی از مردم خشمگین روبرو شدند و از منطقه گریختند، اما در طول پنجاه روز اخیر، با حضور نیروهای امنیتی و اطلاعاتی در اطراف منزل ما و استقرار در خانه‌های خالی و بهره گیری از دوربینها و سلاحها، جو خشونت را بر ما و اهالی منطقه، تحمیل کردند و هر روز قسمتی از پیروانم را مورد تهاجمات گوناگون قرار می‌دهند و نیمه‌های شب با نردبان از منزلشان بالا می‌روند و آنها را با برخوردهای تند و غیرانسانی فیزیکی، به جنایتگاه 209 اوین می‌برند و وادار به اقرار در برابر دوربین برعلیه مسیر دینی مشترکه می‌نمایند و القاء می‌کنند که بنده، انگلیسی هستم و میلیونها دلار از آمریکا پول گرفته‌ام و یا سعی در گرفتن اقرارات ظالمانه و حیوانی دارند. بارها از ناحیه مسئولین وزارت اطلاعات و دادگاه ویژه روحانیت حکم کشتار جمعی را به من ابلاغ کرده‌اند که اگر حاضر به تسلیم نشوم با تمامی یارانم کشته می‌شوم.

ما در بدترین لحظات تاریخ قرار گرفته‌ایم، روزنامه‌های داخلی که در سانسور است و ماهواره‌ها برچیده شده‌اند و استمداد من و بسیاری از ملت ایران که خواهان پیروی از دین منهای سیاستند بی‌جواب مانده، ولی با همه لطمات روحی و اعتباری و اجتماعی و جسمی وارده، همچنان در منزل خویش، غریبانه و مظلومانه ایستاده‌ام تا پای جان و از مجامع بین‌المللی انتظار دارم که به داد بشریت برسند و اجازه استحاله فکری به انسانهای زده از سیاست ندهند که خداوند آدمی را در بستر آزادی خلق کرده و اجازه استثمارش را به دیگران نداده و اولین و مهمترین وظیفه هر انسانی حمایت از استقلال و آزادی همنوعان می‌باشد. وقتی که از داخل و خارج، صدای حق‌طلبانه ما را می‌بندند مسئولیت شما گسترده‌تر می‌شود و تعهدات وجدانی جمعی، حکم می‌کند که پژواک دردهای ما باشید و یاری‌گر ناله‌های ما، چرا که ما در ساختن تاریخ فردا، به آزادگان انسان‌دوست نیاز داریم. چگونه در بروز فجایع طبیعی مثل زلزله و سیل و تسونامی، اخبار و افراد از همه جا گسیل می‌شوند، اما در بلایای ستمکاری و تجاوزگری، همه آرامند و دلی شکسته نمی‌شود و اشکی نمی‌آید؟

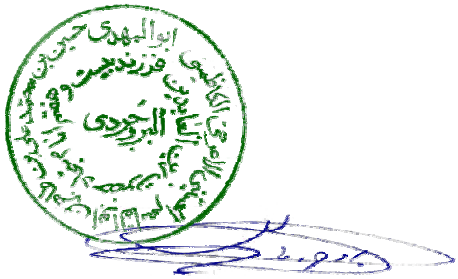

27 شهريور 1385 هجري شمسي

آدرس : تهران – خيابان آزادي – جنب پارك اوستا – خيابان اوستا – كوي سرو – پلاك 9 _ تلفن منزل: (+xx) xx xxxx
Xxxx